

دیالکتیک - تعلیق

تبیین نظریه با نگاهی بر نقش و کارکرد یاوران - دوفاکتوی جمهوری اسلامی

پیشگفتار

۱- دیالکتیک تعلیق

ایران ما در مرحله ی تاریخی - بسیار پیچیده و تعیین کننده ای ست . مردم ایران به میعادگاه تاریخ (۱) خویش رسیده اند و به سمت آوردگاه بزرگی پیش می روند . آوردگاهی که اما ، صفینی و دو وجهی نیست . یعنی در این مصاف ، تنها دو نیروی متخاصم : مردم و حکومت ، یا جامعه و جمهوری اسلامی ، یا طبقه ی کارگر و طبقات و مناسبات مسلط ؛ در برابر هم صف نکشیده اند . نیروهای سومی هم در این میانه و میدان هستند که وجه سوم و صف سومی را آراسته و تشکیل داده اند . محور امپریالیستی - صهیونیستی - ارتجاعی - آمریکا و اسرائیل و عربستان ، تجزیه طلبان ، و مجاهدین از نمونه ها و مصادیق بارز این نیروها و ضلع سوم اند .

دیالکتیک - تعلیق ، فرایندی ست که طی آن ، واکنش جامعه در برابر کنش نیروهای ناخجسته ی سوم و جریان ورود این نیروها به آوردگاه مردم با نظم و نظام موجود صورت میگیرد . دیالکتیکی که در یک سوی آن جامعه و مردم در صف انکشاف و گشایش دروازه های آزادی خویش اند و در سوی دیگر جمهوری اسلامی به مثابه مدافع وضع موجود و حافظ منافع - طبقات مسلط و مناسبات سرمایه داری ، همچون سد و دیواری آشکار و اساسی در برابر مردم و به طریق اولی طبقه ی کارگر و زحمتکشان و فرودستان و تهی دستان جامعه ، سراپا مسلح و مصمم ایستاده است . ورود نیروهای متخاصم سوم به این مصاف و میدان میتواند تاثیرات مخربی بر شرایط نبرد و کارزار گذاشته و حتی آرایش و ایستار نیروهای متخاصم را بکلی دگرگون سازد ؛ چراکه اگرچه ورود نیروهایی که جریان سوم بشمار میروند به میدان کارزار، علی الظاهر برای درگیری با جمهوری اسلامی ست اما از آنجاییکه اهداف و راهبردها و برنامه های آنها با اهداف و راهبردها و برنامه های جامعه ، متفاوت و متضاد و حتی متناقض اند ، در نتیجه ؛ واکنش منفی جامعه را برانگیخته و مردم را به احتیاط و تعلیق - ناخواسته ی نبرد تعیین کننده ی خویش میکشانند . دیالکتیک - تعلیق ، کل این فرایندی ست که در آن این کنش ها و واکنش ها و درهمکنش های چند وجهی و پیامدهای آنها ، خود را آشکار میسازند .

۲- نگاهی به رهیافت مولانا

دیالکتیک تعلیق همانگونه که پیشتر گفتیم ، عنوان آن فرایندی ست که در آن حاصل و نتیجه و یا نتایج کنش ها ی یک نیرو و واکنش های نیروی مقابل در اثر ورود و کنش سوی سوم و یا سوی هایی دیگر ، بر خلاف آن حاصل و نتیجه و نتایجی ست که علی القاعده انتظار آن می رود و یا می رفت . مولانا در مثنوی معنوی خویش حکایت - مشهوری دارد که نگاهی بر آن بنظر می رسد میتواند در تبیین - این تئوری به ما یاری رساند . بنابراین در اینجا هم به همسانی ها و رهیافت های مشترک و هم به ناهمانندی ها و تفاوت های خویش با رهیافت مولانا در نگاهی به آن حکایت می پردازیم به این امید که به تبیین روشنتر دیدگاه ما بیانجامد :

مولوی در دفتر اول مثنوی در حکایتی با عنوان : « عاشق شدن پادشاه بر کنیزک رنجور و تدبیر کردن در صحت او » از پادشاهی می نویسد که عاشق دختری می شود و به حکم- قدرت و ثروت خویش او را به دست می آورد اما « آن کنیزک از قضا بیمار » میشود و پزشکان نیز از درمانش ناتوان ؛ چندانکه نه تنها حال بیمار رو بهبودی نمیروند بلکه بدتر می شود ؛ و نه تنها داروها کارساز نیستند بلکه برعکس عمل می کنند :

« از قضا سرکنگبین صفرا فزود / روغن بادام ، خشکی می نمود ! »

پس در اینجا با شرایطی مواجه ایم که به عنوان تمثیل : روغن بادام که بر اساس کارکرد معمول آن علی القاعده می بایست روان کننده ی دستگاه گوارش باشد و به رفع یبوست کمک کند ، خود ، بر عکس ، به خشکی مزاج می افزاید !

مولوی این پدیده را « استثناء » بر قوائد و قانونمندی معهود می داند و بر آنست که آن پزشکانی که مدعی بودند :

« هریکی از ما مسیح- عالمیست / هر الم را در کف ما مرهمیست »

دچار جزم و « قسوت » و دگماتیسمی بوده اند که آنها را از مشاهده و فهم و دریافت- استثنائات باز می داشت . استثناهایی که اما همواره می بایست در نظر داشت .

حکایت اما در ادامه به کشفی می پردازد که پزشکی خارج از محدوده ی دربار پادشاه با ورود به ماجرا و شنیدن شرح ماجرا از زبان پادشاه و طی- پروسه ی نوین- درمان کنیزک به آن دست می یابد و آن اینست که کنیزک مورد اشاره ، عاشق پسر دیگری از اهالی سمرقند است که در یکی از محلات آن شهر مشغول زرگری ست . اینست که در می یابد بیماری دختر « نیست {مگر} بیماری- دل » و اینست همان نیرو و یا عامل سومی که نه تنها فرایند- درمان را بی اثر میساخت ، بلکه نتایج کاربرد داروها را نیز بر عکس می نمود .

نظریه ی دیالکتیک- تعلیق توضیحی ست بر اینکه همین « استثناء » های مورد اشاره ی مولوی نیز طی فرایندی رخ می دهند که قانونمندان و بنابراین خود این استثنائات هم چندان « استثناء » نیستند ! ورود عواملی آشکار - همچون نیروهای سیاسی اجتماعی به میدان- موجود- کارزار اجتماعی - و یا پنهان - همچون عوامل ناپیدای روانی چنانکه در حکایت مولانا دیدیم - واکنشهایی را سبب میشوند که روند پیشبینی پذیر- موجود را دست کم به تعلیق در می آورند . دیالکتیک تعلیق ، فرایند خود این رویدادی ست که در آن واقعیت های جدیدی پدیدار می شوند .

۳- چکیده و شیوه ی پیشبرد بحث

دیالکتیک تعلیق عنوان رهیافت ماست ؛ اما ، در اینجا این تئوری نه بشکلی تجریدی ، بلکه بصورتی انضمامی و در روند بررسی و ارزیابی موقعیت کنونی ایران و بستری که در آن مبارزات اجتماعی ما ایرانیان برای آزادی-تاریخی ما جریان دارد ؛ تبیین می شود .

ما تلاش می کنیم تا نشان دهیم که علاوه بر جمهوری اسلامی که به عنوان حافظ وضع و مناسبات موجود و بعنوان مستقیم ترین و بزرگترین سد و مانع آزادی تاریخی مان در برابر ما صف کشیده است و به سرکوب ایستاده است و در این کار نه تنها همه ی ابزارهای سرکوب ی را که در اختیار دارد به کار می برد و به بیرحمانه ترین اشکال خویش از آنها استفاده می کند و نه تنها از تمامی ظرفیت های پایان ناپذیر مردم فریبی خویش سود می برد و آنها را بویژه در سر بزنگاههای ادواری و بعنوان مثال در

مواعد «انتخابات» بکار می گیرد؛ و نه تنها همه ی جناح های تشکیل دهنده ی حاکمیت - و از آن جمله و بویژه جناح «خط امامی»- اسبق و «جناح چپ» سابق و «اصلاح طلبان»- لاحق - در فراسوی منازعات و رقابت های جناحی، برای استمرار این حاکمیت و حکومت، تلاش و تقلا می کنند؛ بلکه جمهوری اسلامی همچنین از منجلاب ورود: محور امپریالیستی - صهیونیستی - ارتجاعی- آمریکا و اسرائیل و عربستان، و تجزیه طلبان و مجاهدین؛ به این میدان، در جهت تداوم و استمرار حکومت خویش و مآل مناسبات حاکم، کره می گیرد و سود می برد.

آنچه که در این راستا به جمهوری اسلامی یاری میرساند -در خصوص مداخلات خارجی: محورامپریالیستی صهیونیستی ارتجاعی - تجارب بی نهایت تلخی ست که مردم ایران تاریخاً از مداخلات خارجی داشته اند و دارند. پیشینه ی این مداخلات به دوران قائم مقام فراهانی و امیرکبیر و سرآغازین هنگام- آن بیداری بزرگ ایرانیان در پی شکست های مصیبت بار در جنگهای ایران و روس برمیگردد اما طعم تلخ این مداخلات بویژه از هنگام انقلاب مشروطیت و مداخلات روس و انگیس به بعد و بویژه از کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ همچنان تازه است و مشام مردم ایران را آزار می دهد زیرا هر کدام از این مداخلات موجب شکست نهضت ها و انقلاب های ما شده اند و دست کم ده ها سال آزادی ما را به تعلیق درآورده و حتی به عقب انداخته اند.

افزون بر اینها مردم ایران - که خود از سیاسی ترین و آگاه ترین مردمان جهان اند - تجارب وحشتناک یوگوسلاوی، افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و یمن را پیشا روی خود دارند. تجاربی که خیالی و ساخته و پرداخته ی «توهم توطئه» - آنچنانکه رسانه های امپریالیستی وانمود میکنند - نیستند، بلکه عملاً و عیناً دیده ایم که یوگوسلاوی را از نقشه ی روی زمین محو کرده اند، حاکمیت ملی عراق را به تاریخ سپرده اند، لیبی را به عصر برده داری باز گردانده اند و کشوری را که میرفت تا در آفریقا سبب ساز دگرگونی های مفیدی گردد و کشوری بیابانی را که بزرگترین پروژه ی آبرسانی تاریخ را به انجام رسانیده و عملیاتی کرده بود و کشوری را که قرار بود با بمب و موشک امپریالیسم ترانس آتلانتیک از «شر دیکتاتوری قذافی» رها و به دمکراسی متحول سازند؛ تبدیل به بازار برده فروشی و میدان نبرد انواع گانگستر های القاعده و جیش القاتلین کردند؛ افغانستان را به زمین بمب و موشک و کشتار بی پایان مبدل کردند. امروزه سطح زیر کشت خشخاش افغانستان بارها و بارها و به مراتب بیشتر از دوران حتی طالبان شده است و هیچ راه رهایی و دریچه ی برون رفتی در چشم انداز- حتی خود مسببین این فجایع هم متصور نیست. سوریه را با گرد هم آوردن هزاران تن از آدمکشان حرفه ای از سراسر جهان و تسلیح آنان به مدرن ترین سلاحهای مرگبار و برساختن جبهه النصره و انواع و اقسام دواعش و جبهه القاتلین، به میدان جنگ و کشتار و ویرانی و ویرانگری مبدل ساختند و شهرهای آن را ویران کردند و مردم را به جلای وطن واداشتند و کوچاندند و همچنان و هنوز هم از پیکر این سرزمین، خون جاری ست! یمن را سالهاست که بمباران و موشک باران می کنند. گناه نابخشودنی- یمن و پابرهنگان یمنی چه بود جز آنکه در دوران- «بهار عربی» برخاستند تا خود سرنوشت خویش را بدست گیرند و حصار- سهمگین و قطور عربستان بر پیرامون خود را بشکنند و و خیمه ی سنگین هیولای سعودی بر کرده ی یمن را کنار زنند و راهی - شاید - به سمت آزادی خویش بگشایند!؟

تجاربی از این دست از سویی مردم ایران را به هنگام مشاهده ی ورود و مداخلات کفتاران بورژوازی جهانی، محتاط میکند و آنها را بر آن میدارد تا درنگ و تامل اجتناب ناپذیری بکنند که حاصلی جز وقفه در راهپیمایی-تاریخی خویش برای آزادی تاریخی شان ندارد؛ و از سوی دیگر به جمهوری اسلامی کمک میکند تا با برجسته سازی و تاکید بر واقعیت خطر و بزرگنمایی- آن بیشتر بر باد سرد هراس بر جان گرم جامعه بدمد و عملاً جامعه را فلج سازد.

تجزیه طلبان نیز در این راستا چنین نقشی را ایفا می کنند . تجزیه طلبان اگر چه مابه ازای اجتماعی - چندانی ندارند اما به مدد مدیای امپریالیستی برجسته سازی و بزرگ نمایی میشوند و این در جامعه موجب ترس و هراسی میشود که نهایتاً به سود جمهوری اسلامی تمام میشود . جمهوری اسلامی از سویی با سرکوب خواست ها و بی توجهی به « مسئله ی ملی » - اقوام تشکیل دهنده ی ایران ، بستر مناسبی را برای فرصت طلبان و تجزیه طلبان فراهم میسازد و از سوی دیگر از هیاهوی و اقدامات تجزیه طلبان برای هراس افکنی - بیشتر در جامعه استفاده میکند و بدینوسیله مردم را فلج و حاکمیت خود را تداوم می بخشد .

تجزیه طلبی و تجزیه هراسی ، هردو به استمرار و تداوم جمهوری اسلامی یاری می رسانند . بستر تجزیه هراسی را اما ، تجزیه طلبی آماده سازی و فراهم می کند . تجزیه هراسی ، ماشین - هراس - تولیدی است که مواد خام و خوراک و سوخت آن را تجزیه طلبی به آن میرساند . هنگامی که تجزیه طلبان از تجزیه هراسان اظهار تنفر و بیزار می کنند ، تصویری در ذهن آدمی نقش می بندد که گویی درختی از میوه ی خبیث خویش اظهار نفرت میکند و از بوی گند آن بر خود می پیچد و شاخه هایش را به این سو و آن سو می خماند و میکشاند تا مگر از تعفن آن محصولات رهایی یابد در حالی که آن تعفن محصول و میوه های خود او و زائیده ی پیکر تعفن پرور - اوست !

تجزیه هراسی بی تجزیه طلبی ، آب در هاون کوفتن است و دیری نمی پاید و بنابر این همواره در بستر تجزیه طلبی که تجزیه هراسی امکانپذیر می شود و از سوی دیگر ، تجزیه طلبی علاوه بر و پیش و بیش از تحریکات خارجی ریشه در سرکوب و بی توجهی به خواست ها و مسائل ملی دارد . از اینرو برای مبارزه با تجزیه هراسی هم میبایست با تجزیه طلبی به مبارزه دست یازید و هم همزمان به مقابله با بی توجهی و سرکوب خواست های بحق اقوام ایرانی توسط جمهوری اسلامی پرداخت . تجزیه طلبی - خواه ناخواه - مسیر یکصد ساله ی مبارزات اجتماعی و تلاش مدنی - ایرانیان را به سمت جنگ ها و جدال ها و درگیری های خونین و بی پایان قومی منحرف میسازد و امکان انکشاف مبارزه ی اصیل اجتماعی - مبارزه ی طبقاتی - را از جامعه ، سلب ، و جامعه ی مارا به فروپاشی میکشاند .

مجاهدین ، امروز دیربست که به فرقه ای منفور مبدل شده اند . تحولات ماهوی این جریان از آنان : ۱- ابواب جمعی امپریالیسم ۲- بخشی از بورژوازی مسلط جهانی ۳- تا مغز استخوان مرتجع از حیث ایدئولوژیک و ۴- دشمنان خطرناک - آزادی ساخته است بگونه ای که در خصوص این آخری حتی - به شهادت ده ها و ده ها تن از نیروهای پیشین این سازمان - دمار از روزگار اعضاء و کادرها و رزمندگان و هواداران خود - خویش درآورده اند !

مجاهدین به همراه راهبرد ها و راهکار ها و برنامه های خویش ، شکست خوردند و بر خلاف سنت انقلابی و سیره ی انقلابیون ، به نقد شجاعانه و صادقانه و صمیمانه ی راه طی شده ی خویش پرداختند بلکه با « انقلاب ایدئولوژیک » بسوی « کسب قدرت به هر قیمت » شتافتند و چون جامعه را از خویشتن جدا یافتند و مردم را از خود دور و دورتر دیدند ، به خود فروشی سیاسی و غلطیدن و غش کردن به دامان امپریالیسم و ارتجاع منطقه روی آوردند بطوریکه اکنون از ابواب جمعی نیروهای امپریالیستی و از ابزارهای پیشبرد اهداف و منویات آنان بشمار میروند . اینست که در پس هیاهوها و نمایش های چندش آورشان ، اخبارشان را میبایست از سرویسهای اطلاعاتی غربی و استخبارات سعودی و ترکی الفیصل ها

شنید! و آنان را در کنار جنایتکارانی همچون جان بولتون و کوتوله ی جنگ طلبی همچون جان مک کین و روسپیان سیاسی یی همچون رودی جولیانای یافت!

انقلاب ایئولوژیک کذایی مجاهدین چرخشی ایئولوژیک به سمت راست و پیوستن به « اقتصاد بازار آزاد » و جهان متمدن سرمایه داری بود چنانکه خود نیز عملاً و علناً بیان داشته اند و اعلام کرده اند . مجاهدین همچنان و هنوز و گهگاه و به مناسبت هایی از « جامعه ی بی طبقه ی توحیدی » دم میزنند اما نمیگویند این جامعه ی بی طبقه ، این آرمانشهر ، چگونه است که از مسیر و سوی سرمایه داری و لیبرالیسم و نولیبرالیسم و « اقتصاد بازار آزاد می گذرد؟! مجاهدین- معتقد به اسلام اگر حتی فقط با خویشتن- خویش صادق میبودند و با حقه بازی کاری نمیداشتند ، میبایست سرمایه داری را به هر شکل و عنوانش ربا اعلام میکردند اما نکردند زیرا چنین کاری مستلزم آن بود که خود را در جنگ با این مناسبات - بویژه اکنون که سرمایه ی مالی - ربوی سلطه ی بلامنازعی پیدا کرده است - می دیدند! اما ، این برخلاف- هم ماهیت شان و هم مسیر سیاسی- انتخابی شان برای کسب قدرت یعنی پیوستن به اردوی بورژوازی جهانی میبود! دست آوردها و ایستارهای الاهیات رهاییبخش و خوانش آنها از مسیحیت در این زمینه بسیار پیشرو تر و چپ تر و انقلابی تر از مجاهدین است . الاهیات رهاییبخش سمت تهیدستان و فرودستان و ستمدیده گان را گرفت و کمابیش همسو با سوسیالیستها و کمونیستها ایستاد ؛ و مجاهدین؟! : مجاهدین اعلام پیوست به اقتصاد بازار آزاد یعنی سرمایه داری کردند و این یعنی اینکه سمت- مقابل بشریت- ستمدیده و کارگران و استثمار شده گان ایستادند!

سرنوشت جمهوری اسلامی که سرمایه داری را به سرمایه داری ی خوب و سرمایه داری بد تقسیمبندی میکرد و از بانکداری اسلامی یاهه می بافت ، منجلاب فاجعه بار کنونی ست که از نتایج آن فقر و فساد و فحشا و بیکاری و کلیه فروشی و قرنیه فروشی و استثمار مضاعف و سرکوب کارگران و تهی سازی جیب مردم و غارت اموال عمومی ست . مجاهدین اما با این یکسره اعلام پیوستن به جهان آزاد و اقتصاد بازار آزاد و سرمایه داری ، چه آینده ای را برای کارگران و زحمتکشان و مردم ایران تدارک می بینند!؟

مجاهدین علیرغم مدعایشان مبنی بر اعتقاد به « اسلام راستین » - که گویا میبایست فهم و خوانش بکلی متفاوت و حتی متضادی با اسلام سنتی و روحانیت میداشت - نه تنها با دستگاه روحانیت برخورد نکردند و در عوض « روحانیون » را بسته به مناسبات هر کدام با سازمان ، به خوب و بد تقسیم کردند ؛ بلکه با تکرار و تاکید بر شعائر و مناسک تشیع صفوی ، از حیث ایدئولوژیک حتی به قهقرا رفتند . مراسم زیارت مسعود رجوی به همراه مریم از چاه امام زمان در سامرا و استغاثه از آن گودال و چاه ، با آن جملات مشمئز کننده ای که به هنگام تقدیم لوح آرم مجاهدین به امام زمان بر زبان جاری ساخت که « اینو فقط برای خودت نگهدار!» چیزی نبود و نیست کگر نشان از بازگشت- قهقرایی و سقوط- آزاد به قعر ارتجاع مذهبی! بی گمان اگر با اندکی بینش ژرف بینانه و نافذ به مسعود رجوی در ان صحنه بنگریم ، خواهیم دید که آنکه کت و شلوار پوشیده است و سیبل آنکادر کرده است همان مصباح یزدی ست!

مجاهدین اگر در این زمینه « نیرویی مترقی » و پیشرو و گشاینده ی مسیر ها و افق های تازه ای از خوانش و فهم اسلامی و شیعی بودند و قصد آن داشتند که سطح فهم دینی- خود و جامعه ی مسلمان را بالا ببرند ، میبایست موضوع را در کانسپت فلسفه ی انتظار و مذهب اعتراض تبیین میکردند و آشکارا و بی پرده اعلام میکردند که بر خلاف کارکرد سیاسی - تشکیلاتی- زمان پی افکندن این نظریه ، که احتمالاً و بنا بر عقل و تدبیر طراحان این نظریه ، ضروری مینمود ؛ اکنون ، دیگر اعتقاد و باور به انسان

موجودی به نام « امام زمان » نه ضروری و نه عقلانی ست ! برعکس ؛ همه ی قرائن و شواهد حاکی از آنند که مجاهدین خود به قهقرا رفته اند و جامعه ی ایران بسیار جلو تر از فهم مجاهدین پیش میرود .

و سرانجام اینکه اگرچه ممکن است مجاهدین به این واقعیات از آن رو وقتی ننهند که گویا این مسائل دغدغه ی عامه ی مردم نیستند و صرفاً مورد توجه روشنفکران و راس هرم مخروط فرهنگی-جامعه اند ؛ اما ، این واقعیت را بیهوده انکار می کنند و نادیده میگیرند که مردم ما دیری ست که - به یمن شهادت های نیروهای خود مجاهدین - از خود میپرسند : کسانی که دمار از روزگار نیروهای خود از اعضاء و کادرها و رزمندگان شان گرفته تا هواداران خویش در آورده اند و این کار را اتفاقاً از شجاع ترین و فداکار ترین و صمیمی ترین آن ها آغازیده اند ؛ چه بلایی بر سر مردمی خواهند آورد که در شرایط محتمل-پس از دست یابی-احتمالی-مجاهدین به قدرت ممکن است به اعتراض برخیزند ؟!

اینست که هر گاه مجاهدین نمایشی ترتیب می دهند و هیاهویی به راه می اندازند ، اگر از سوی جامعه وقتی هم به این تشبثات گذاشته شود ، واهمه ایست که از قدرت گیری این نیروی مخرب و مرتجع و سرکوبگر و تمامیت خواه به آنان دست می دهد و این خود به همان تعلیقی می انجامد که دیالکتیک تعلیق توضیح فرایند آنست . زیرا تردیدی نیست که حاکمیت احتمالی - اگر چه احتمال- بی نهایت ضعیف - مجاهدین با توجه به منفور بودن این فرقه نزد افکار عمومی و مخالفت سایر مخالفین جمهوری اسلامی با آنان و نشانه های مسلم تمامیت خواهی مجاهدین ؛ ایران وارد جنگ داخلی خونینی خواهد شد که نه نتایج آن قابل تصور است و نه پایان آن قابل پیشبینی ست !

و سرانجام اینکه محور امپریالیستی - صهیونیستی - ارتجاعی-آمریکا و اسرائیل و عربستان و نیز تجزیه طلبان و همچنین مجاهدین با نقش و ماهیت و کارکرد شان و با واکنشی که از سوی جامعه در برابر کنش خویش بر می انگیزانند که چنانکه گفتیم به تعلیق مبارزات اجتماعی- تاریخی شان می انجامد ؛ گفته یا ناگفته ، نوشته یا نانوشته ، خواسته یا ناخواسته ، یاوران دوفاکتوی جمهوری اسلامی اند .

دیالکتیک ؛ پاد زهر دیالکتیک تعلیق !

هستی تا زمانیکه که هستومند است و جامعه تا هنگامیکه در زیست اجتماعی ست و مبارزات اجتماعی تا آنهنگام که هنوز جاری هستند ؛ دیالکتیک هست ، ادامه دارد و جاریست . ما بعنوان انسانهای دارای اراده و اختیار و آگاهی میتوانیم و میبایست اراده ی خویش را ، - اراده ی اجتماعی و طبقاتی- خویش را - با ورود به عرصه ی این کارزار اعمال کنیم .

اگر میخواهیم سرنوشتمان را دیگران رقم نزنند ، میتوانیم و میبایست به هر نحو ممکن و مقدور و مطلوب - و البته هر چه سازمانیافته تر، بهتر- معادلات را به نفع آرمانهای انسانی خویش بهم زنییم و تغییر دهیم . میبایست جسور و مستحکم در برابر نیروهای فلج کننده ی ما بایستیم و بلند و شفاف :

نه به مداخلات امپریالیستی

نه به منازعات مذهبی

نه به جنگ های قومی

را اعلام کنیم و با گامهایی استوار بسمت ساختن- ایران و خاورمیانه ای سوسیالیستی و برابر و آزاد ، پیش رویم .

وزیر فتاحی

بیست و چهارم جولای ۲۰۱۸

برابر با دوم مردادماه ۱۳۹۷

پایان پیشگفتار - در بخش بعدی به تفصیل در باره ی یاوران دوفاکتوی جمهوری اسلامی به بحث خواهیم پرداخت .
پی نوشت : تعبیر « میعادگاه تاریخ را از زنده یاد علی اصغر حاج سید جوادی وام گرفته ام در گفتگوی او با تلویزیون میهن
[v=HK3Tq2exY5U?https://www.youtube.com/watch](https://www.youtube.com/watch?v=HK3Tq2exY5U) دقیقه ی ۴۱ ام